

دکتر محمود شفیعی (کیوان)

شاهنامه فردوسی پایه زبان و ملیت ماست

فردوسی بزرگترین شاعر، تواناترین حماسه سرا، زنده کننده افتخارات ملی و پایه گذار ادب فارسی است. شاهنامه فردوسی بهترین حماسه ملی، شیوا ترین شعر و عزیزترین اثر جاودانی زبان ماست.

برای اینکه فردوسی را بشناسیم باید بارزش و اهمیت کارشگرف او پی ببریم. چون دانسته شد که فردوسی چه کرده است پایگاه والای او را خواهیم شناخت.

من در مقدمه کتاب «شاهنامه و دستور» (۱) نوشتم که اگر از نیاکان پرافتخار ما جز شاهنامه فردوسی اثری باقی نمانده بود همین یک اثر برای اثبات عظمت روح و قدرت اندیشه ایرانی کافی و معرفی فرهنگ و تمدن ایران باستان را بس بود.

برای درست شناختن ارزش کار فردوسی ناگزیر با آوردن مقدمه ای هستیم، ولو در کمال اختصار، و آن این است که:

بقای کشور ایران، که همیشه پایدار باد، بستگی بحفظ ملیت ایرانی دارد و ملیت ما را بستگی تام با فرهنگ ماست و مهمترین رکن فرهنگ ما زبان و ادبیات فارسی است.

در يك سخنرانی مبسوط تحت عنوان « بستگی زبان فارسی باملیت ایرانی » (۲) در این باره بحث کافی کرده‌ام و خلاصه تمام آن مطالب این جمله است که: همه چیز ایران بستگی با فرهنگ ملی و ادب فارسی دارد .

در صدر اسلام ایرانیان بلحاظ روحانیت و عدالت و مساواتی که در دین اسلام بود باین دین گرویدند . روی کلمه « گرویدند » تکیه می‌کنیم و منظور این است که اگر ایرانیان خود بعلت فساد و تباهی که در وضع اجتماعی آنان بروز کرده بود، و شرح آن مفصل است، بطرف اسلام روی نمی‌آوردند هرگز جمعی عرب پابرهنه و فاقد وسایل جنگی نمیتوانست شاهنشاهی ساسانی را منقرض کند. اما در دوره امویان وضع ظاهری اسلام دیگرگون شد. خسوی جاهلیت عرب باز گردید و شرع مقدس اسلام فراموش گشت. عرب فاتح و مغرور بر ملل دیگر فخر و مباهات می‌کرد و آنان راموالی (بندگان) می‌خواند. اگر برای اقوام دیگر چنین اهانتی تحمل پذیر بود برای پدران ما نبود. ایرانیان با آن سابقه درخشان مدنیت و فرهنگ زیر بار این ننگ نمی‌رفتند. برای مقابله با تهاجر نژادی تازیان با استفاده از تعالیم اسلامی فرقه شعوبیه پیدا شدند. مبنای عقیده این فرقه این آیه شریفه است: انسانی و مطالبات فرهنگی

یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکروا نثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا . ان اکرمکم عندالله اتقیکم . . . (سوره حجرات آیه ۱۳) .

این آیه نمونه بارزی است از تعالیم عالیه دین مبین اسلام که برتری را تنها در پاکدامنی و پرهیزکاری میدانند نه ثروت و مقام و نژاد و غیره .

شعوبیه معتقد بودند که نه تنها عرب را بر اقوام دیگر فخری نیست بلکه غالب ملل بخصوص ایرانیان را با تمدن کهن و فرهنگ اصیل بر تازیان رجحان و امتیاز است.

در اواخر دوره خلافت امویان و اوایل خلافت عباسیان قیام مردم ایران برای رهائی از تحقیر عرب آغاز گردید .

توجه داریم که اسلام اگرچه در میان عرب ظهور کرد ولی این دین بشری است نه مربوط و مخصوص به تازیان . بنابراین اسلام و عرب از هم جداست . ایرانیان با ایمان کامل به دین حنیف اسلام زیر بار سلطه عرب نمی رفتند . قیام علیه حکومت تازیان بدو طریق شروع شد :

یکی قیام مسلح بوسیله مردانی دلیر چون ابومسلم خراسانی و یعقوب لیث سیستانی و دیگران که منظورشان تشکیل حکومت مستقل ملی بود تا از زیر بار نفوذ و سلطه سیاسی تازیان بدر آیند .

اما قیام مسلح ، چنانکه میدانیم ، اغلب مواجه با مشکلاتی بود ، دربار خلافت مقاومت می کرد و وسائلی برای خنثی کردن قیام برمی انگیخت و نتیجه آن قیام ایرانیان را راضی نمی کرد .

قیام دوم نهضت فکری بود . یعنی متفکران و دانشمندان ایران در صدد برآمدند که با احیای غرور ملی ، تقویت زبان و سنن ایرانی ، ایرانیان برای رهائی از زیر بار حکومت عرب آماده کنند .

نهضت فکری ایرانیان در دوره سامانی نضج گرفت . سامانیان پادشاهانی ایرانی ، نژاده و ادب دوست بودند . در این دوره سنتهای ایرانی چنان تجدید گردید که حتی در دربار خلفای عباسی جشن نوروز ، سده و مهرگان برپا می شد .

در این روزگار ، برای اینکه تاریخ گذشته ایران فراموش نشود و ایرانیان بهتر پدران خود را بشناسند به جمع آوری تاریخ ایران پرداختند .

بدستور ابومنصور عبدالرزاق سپهسالار خراسان ، ابومنصور معمری

شاهنامه‌ای به نثر فارسی تدوین کرد که امروز مقدمه آن در دست است و بقیه بدبختانه از بین رفته است .

تاریخ ایران که بر مبنای خداینامه ها و روایات دینی و ملی سینه به سینه نقل شده بود مدون گردید و شاعران در صدد نظم تاریخ برآمدند .

مسعودی مروزی شاهنامه‌ای ببحر هزج (نه بحر متقارب شاهنامه فردوسی) ساخت که ابیاتی متفرق از آن باقی است .

در همین زمان دقیقی همت به نظم شاهنامه گمارد و چون علاقه‌ای خاص به آئین زردشت داشت (یا زردشتی بود) هزار بیت (بوزن متقارب) در پادشاهی لهراسب و ظهور زردشت سرود لیکن بنا بقول مشهور در جوانی به دست غلامی خائن کشته شد و کارش ناتمام ماند :

ز لهراسب و ارجاسب بیتی هزار
بگفت و سر آمد و را روزگار
در همان اوانی که دقیقی داستان لهراسب و جنگهای او را برای رواج
دین بهی بنظم در می‌آورد فردوسی هم داستانهای پراکنده‌ای چون داستان
بیژن و منیژه ، رستم و سهراب ، رستم و اکوان دیو ، و جزء اینها را منظوم
می ساخت .

سرانجام قرعه این کار بزرگ میهنی بنام بزرگ فرزند ایران فردوسی اصابت
کرد یعنی فردوسی پس از کشته شدن دقیقی بحکم ذوق و علاقه‌ای که بزبان و
تاریخ ایران داشت و بشویق برخی از آزاد مردان و دهقانان نژاده در صدد
برآمد که تمام تاریخ گذشته ایران را بنظم در آورد و بملاحظاتی هزار بیت
دقیقی را هم در شاهنامه خود بگنجاند .

فردوسی نزدیک بیست سال در کار شاهنامه گذرانیده بود که محمود بن
سبکتکین پادشاهی رسید و درخراسان بر تخت نشست ۳۸۹ . ه . ق بنابراین

سروده شدن شاهنامه بدستور سلطان محمود یا بامید صله او بهیچ وجه صحیح نیست .

اما فردوسی برای نشر و رواج شاهنامه ناگزیر بود که آن را به نام مردی بزرگ درآورد و سالها در این اندیشه بود :

سخن را نگه داشتیم سال بیست بدان تا سزاوار این گنج کیست
و بالاخره چون مقتدرترین مرد زمان فردوسی در ایران سلطان محمود غزنوی بود ناگزیر فردوسی این افتحار را بوی ارزانی داشت .

میدانیم که بهللی چند شاهکار فردوسی مورد توجه دربار غزنین واقع نشد. خلاصه آن علل این است که شاهنامه فردوسی درست برخلاف منظور و مصلحت سیاسی سلطان محمود بود. سخن فردوسی درباره افتخارات ایران و نژاد ایرانی و آداب و سنن ملی ما بود و بمذاق ترکی غلامزاده خوش نمی آمد. شاعران دربار محمود به مقتضای زمان و مصلحت سلطان شعر می سرودند .

چنانکه عنصری ضمن قصیده ای درستایش محمود جشن سده را نکوهش بسیار می کند و در یک بیت آن قصیده چنین می گوید:

تو مرد دینی و این رسم ، رسم گبران است

روا ننداری بر رسم گبران رفتن

از این بیت و نظایر آن معلوم میشود که سلطان محمود چه میخواست و شاعران دربار او چه باید بگویند تا دیگران نقره زنند و آلات خوان از زر بسازند (۳) .

فردوسی تربیت شده زمان سامانیان بود. افسوس که این نهال برومند

هنگامی به ثمر آمد که گلزار ادب و بوستان هنر فارسی چنان باغبانانسی
نداشت .

سبب دیگر بی‌اعتنائی دربارغزنه به شاهنامه فردوسی اختلاف عقیده بود.
فردوسی شیعه و در اصول پیرو مذهب معتزلی بود لیکن سلطان محمود سنی
اشعری یا کرامی بود و چنان تعصب داشت که در کشتن معتزلی، رافضی، قرمطی
فر و گذار نمی‌کرد.

عزل ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی و دادن وزارت به احمد بن حسن
میمندی هم از علل مؤثر بود و از همه گذشته سلطان محمود درک سخن فردوسی
نمی‌کرد.

ما این مسائل را با تفصیل بیشتر در فصلی از کتاب «دانش و خرد فردوسی»
آورده ایم (۵) و تکرار تمام آنها در اینجا موجب تطویل کلام است.

گفتیم که شاهنامه فردوسی يك حماسه مهم میهنی است برای توضیح
می‌گوئیم که حماسه ملی مجموعه‌ای است از داستانهای پهلوانی و افتخارات يك
ملت و یادگارهای غرور آمیز نیاکان که در آغاز دهن بدهن و سینه بسینه نقل شده
و سپس تدوین گردیده است. حماسه‌ها چه ملی و چه مذهبی عاری از حقیقت
نیست و بسی بمرور در نتیجه دهان بدهان شدن شاخ و برگهایی بر حماسه‌ها
افزوده میشود که خود آن تغییرها نیز معرف فرهنگ ملت است. بنابراین گاهی
حماسه با واقعیت طبیعی و تاریخی کاملاً منطبق نیست و لزومی هم ندارد که
تطبیق کند. مثلاً سن پهلوانی غیر طبیعی میشود کار قهرمانی فوق العاده جلوه می-
کند. هنر پهلوانی به پهلوان دیگر منسوب می‌گردد و از این قبیل.

اما آنچه در این مورد مهم میباشد چند چیز است:

نخست اینکه این حماسه‌ها معتقدات ملی است یعنی همه مردم آنها را باور داشته و دارند چه حقیقت کامل باشد یا نه.

دوم اینکه حماسه طبعاً باید جنبه خارق عادت داشته باشد. یعنی کارهای عادی و معمولی گفتنی نیست و حماسه نمی‌سازد.

سوم اینکه گردآورنده و تدوین‌کننده هم باید بآن داستانها معتقد باشد و منظور از گردآوری را حفظ افتخارات بدانند نه چیز دیگر و کسی هم که حماسه مدون را بنظم درمی‌آورد لزوماً بآن معتقد است و فردوسی باین افتخارات ملی مؤمن و معتقد بود و برای حفظ آنها حدود سی سال رنج برد این ایمان در سرتاسر شاهنامه بچشم می‌خورد.

بنابراین انگیزه نظم شاهنامه ایمان و اعتقاد فردوسی بوده است نه هیچ چیز دیگر. بشرحی که گذشت شاهنامه فردوسی که بزرگترین حماسه ملی ماست مبانی آن درست مانند مبانی «مهاباراتا» یا «رامایانا»ی هندوان و «ایلیاد» هومر و امثال آنها جزو معتقدات ملی بوده است.

ما در این باره باز هم گفتگو خواهیم داشت.

۱ - ص ۵.

۲- سخنرانیهای دومین دوره جلسات سخنرانی و بحث درباره زبان فارسی از انتشارات اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر.

۴- اشاره باین بیت خاقانی :

شندیم که از نقره زد دیگدان

زر ساخت آلات خوان عنصری...

۵- گفتار سوم.